

«آشنایی با امام خمینی امیدی را در من زنده کرد»

مصاحبه با زنده‌یاد، حمید سبزواری

پیمان‌ه صالحی

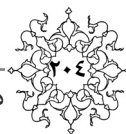
چکیده:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان‌ها، مؤسسه‌ها و افراد بسیاری به گردآوری و تدوین تاریخ معاصر ایران از طریق روش‌های مختلف پژوهشی اقدام کردند. در این میان، سازمان اسناد ملی ایران با تأسیس اداره آرشیو شفاهی در سال ۱۳۷۲، این فعالیت را آغاز کرد. به این طریق طی سال‌های اخیر، مصاحبه‌های متعددی با شخصیت‌های علمی، سیاسی، فرهنگی و هنری معاصر صورت پذیرفته است که مصاحبه با شاعران و نویسندگان معاصر؛ از آن جمله است. متن پیش رو، حاصل یک مصاحبه تاریخ شفاهی با حمید سبزواری، شاعر معاصر است. این گفت‌وگو در آذر ۱۳۷۹، به مدت ۹۵ دقیقه توسط اینجانب در منزل ایشان صورت پذیرفته است. لازم به ذکر است به دلیل پای‌بندی به اصول تاریخ شفاهی و لزوم حفظ سندیت مصاحبه، متن به صورت مختصر ویراستاری شده است.

کلیدواژه‌ها:

مصاحبه، تاریخ شفاهی، شعر، شاعران معاصر، حمید سبزواری.

تاریخ شفاهی، سال سوم، شماره دوم، شماره پیاپی ۶، پائیز و زمستان ۱۳۹۶، صص ۲۰۴-۲۱۹





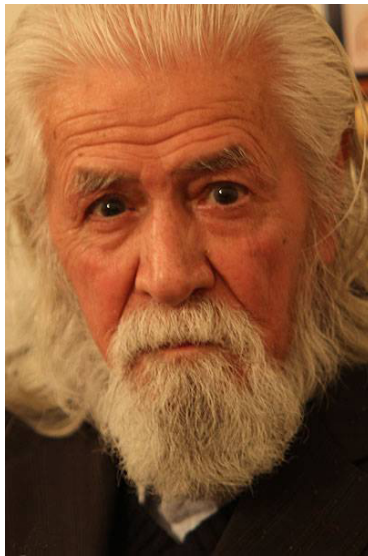
«آشنایی با امام خمینی امیدی را در من زنده کرد»

مصاحبه با زنده‌یاد، حمید سبزواری

پیمانه صالحی^۱

مقدمه:

حسین ممتحنی متخلص به حمید سبزواری، در سال ۱۳۰۴ در سبزواری متولد شد. پدرش عبدالوهاب و پدربزرگش ملا محمدصادق ممتحنی، هر دو شاعر بودند. پدرش از دوران کودکی متوجه طبع شاعرانه حمید شد و به اصلاح اشعار او پرداخت. استاد سبزواری تا سال ۱۳۴۹ در سبزواری بود و در انجمن‌های شعر این شهر حضور می‌یافت و با شاعرانی نظیر: محمود شاهرخی، علی اصغر بلوکی و بهاء‌الدین حکیمی مراوده داشت.



علاوه بر این، به دلیل روحیه آزادی و ظلم‌ستیزی، به مبارزات سیاسی با رژیم پهلوی می‌پرداخت و سال ۱۳۴۹ به تهران آمد و به فعالیت‌های مذهبی و خط امام خمینی جذب شد. پس از انقلاب هم ماندگارترین سرودهای انقلابی ایران را سرود و برای همیشه هنر متعهد خود را در ذهن و حافظه تاریخی میلیون‌ها ایرانی ثبت کرد. از آثار وی می‌توان به دیوان اشعار، کاروان سپیده، یاد یاران، سرود درد، گزیده ادبیات معاصر و سرود سپیده اشاره کرد و از خاطره‌انگیزترین سرودهای استاد می‌توان از «خمینی ای امام»، «ای مجاهد شهید مطهر» و «الله اکبر خمینی رهبر» نام برد.

۱. کارشناس‌ارشد زبان و ادبیات فارسی،
کارشناس مسئول سازمان اسناد و کتابخانه
ملی ایران؛ pe_salehi@yahoo.com



استاد سبزواری پس از عمری تلاش در عرصه فرهنگ و هنر و انتشار اشعار و سرودهای بسیاری، در ۲۲ خرداد ۱۳۹۵ در سن ۹۱ سالگی، به رحمت ایزدی پیوست.

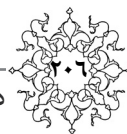
جناب آقای سبزواری، در ابتدا از طرف خودم و سازمان اسناد ملی ایران تشکر می‌کنم که وقت‌تان را جهت انجام مصاحبه، در اختیار ما گذاشتید. به عنوان اولین سؤال، مختصری از بیوگرافی خودتان، از سال و محل تولد، خانواده و تحصیلاتان بفرمائید؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حمید سبزواری هستم، خراسانی و اهل سبزوار. در سال ۱۳۰۴ متولد شدم و تحصیلاتم را در سبزوار شروع کردم و تا اخذ دیپلم ادامه دادم. البته مقدمات عربی را نزد شیخ فضل‌الله جوینی آموختم. اسم اصلی من حسین و فامیلی‌ام ممتحنی است و حمید سبزواری را به‌عنوان تخلص انتخاب کرده‌ام.

در خانواده ما توجهی به شعر و شاعری بوده و چند نفر از اعضای خانواده در گذشته، آثاری داشتند که برخی از آن‌ها ازین‌رفته و تنها آثار یک نفر باقی مانده است. جدّ اعلاّی من «ممتحن» تخلص می‌کرده و به همین دلیل هم فامیلی‌ام ممتحنی است. البته من با اسم حسین ممتحنی آثاری در مطبوعات و در دسترس مردم ندارم. پدربزرگم هم ملا محمدصادق ممتحنی بود که «ملا معدنی» تخلص می‌کرد. متأسفانه آثار این دو بزرگوار (جد اعلا و پدربزرگم) از بین رفته است. آثار جد اعلاّی من در حمله ترکمن از بین رفت. آثار پدربزرگم هم به این‌صورت شد که قبل از وقایع شهریور ۱۳۲۰، کسی از طرف اداره معادن مأمور شد که شرح‌حال پدربزرگم را بنویسد و به‌همین مناسبت یادداشت‌های ایشان نزد آن شخص ماند. بعد آن اتفاقات پیش آمد و آن شخص منتقل شد و ما دیگر او را پیدا نکردیم و متأسفانه پدرم که عبدالوهاب نام داشت هم بینایی‌اش را از دست داده بود و نتوانستیم کسی که این آثار نزد وی مانده بود را ببینیم. من در آن‌زمان در سن کودکی بودم و به ارزش این آثار و اشعاری که از وی باقی مانده بود، آگاه نبودم و به هر صورت ازین رفت.

علاوه بر این، پسرعمه پدرم رجب‌علی تجلی سبزواری^۱ بود که در تاریخ مشروطیت خراسان سهم داشت و کتاب‌های تجددنامه، طالب‌نامه و ارمغان تجلی از وی چاپ شده است. این آثار، در مطبوعات روزگار حیات ایشان، انعکاس داشت. از تجلی سبزواری هم چند اولاد باقی مانده که بعضی از آن‌ها در امریکا زندگی می‌کنند و احمد تجلی و فرزندانش در ایران هستند.

۱. رجبعلی تجلی سبزواری (۱۲۶۱-۱۳۱۹)، شاعر ایرانی که در سبزوار متولد شد. سروده‌هایی از او به شیوه سنتی در دست است.



پس شاعری در خانواده شما جنبه موروثی داشته؟

بله، شاعری در خانواده ما تقریباً صورت موروثی دارد و به همین مناسبت، من در اوان کودکی، وقتی در کوچه بازی می‌کردم و مورد ستم بچه‌ها واقع می‌شدم، آن‌ها را هجو می‌کردم. البته پدرم هم احساس می‌کرد که طبع شاعری در من هست. قبل از اینکه به مدرسه بروم، پیش مادرم - رحمت‌الله علیهما - قرآن و کتاب‌هایی را که معمول و مرسوم مکتب‌خانه‌های آن زمان بود، آموختم. در واقع وقتی به مدرسه رفتم، از نظر خواندن فارسی و درک بعضی از مفاهیم آن، یک شاگرد ناآشنا نبودم و آشنا به زبان فارسی بودم. به همین مناسبت در کلاس، از جهت خواندن و نوشتن فارسی و حتی نامه‌نگاری مشکلی نداشتم. البته چون پدرم هم نابینا شده بود، وقتی می‌خواست به جایی نامه بنویسد، به من رجوع می‌کرد. او می‌گفت و من می‌نوشتم و در نتیجه به زبان انشاء تسلط داشتم. خوب تحصیلاتم را تا اخذ دیپلم ادامه دادم که وقایع ۲۸ مرداد پیش آمد و ناگزیر ترک تحصیل کردم و برای امرار معاش به کارهای دیگری پرداختم. در وقایع این سال‌ها گرفتار بسیاری از پریشانی‌ها شدم و مسائل سیاسی (محاكمه و محکومیت) برایم پیش آمد. در هر صورت هرچه که بود، گذشت و سر آن ندارم که آن‌ها را از نو تکرار کنم و دردهای گذشته را به خاطر بیاورم.

استاد خاطر تان هست اولین شعری که سرودید، چه زمانی بود و چه موضوعی داشت؟

اولین شعری که به پیشنهاد پدرم - رحمت‌الله علیهما - سرودم، شعری در شهادت حضرت علی اصغر بود. وقتی این شعر را گفتم، واعظی جهان‌نیده (اسمش را یادم نمی‌آید) که مردی باسواد و معنوی بود و به جهت مجالسی که داشتیم، به خانه ما می‌آمد، شعرم را خواند و مرا بسیار تشویق کرد. شاعری من را آن مرحوم با تبعیتی که از پیشنهاد پدرم کرد، بنا نهاد.

اولین اشعار سیاسی شما مربوط به حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰ است؟

بله، وقتی حمله متفقین به ایران پیش آمد، من شانزده سال داشتم. از همان اوان، دغدغه مسائل سیاسی برایم وجود داشت. در سنین چهارده، پانزده سالگی اشعاری می‌سرودم که برگرفته از شیوه نسیم شمال^۱ (اشرف‌الدین حسینی) بود و از کارهای او تقلید می‌کردم. به‌طور مثال این بیت:

نان گران است و غم فراوانست
گوشت کمیاب و غصه ارزانست

خلاصه شعرهای این جوری می‌سرودم. بعد از وقایع شهریور، یعنی اشغال ایران توسط متفقین، خراسان به اشغال روس‌ها درآمد. چیزی نگذشت که حزب توده و حزب عدالت تشکیل شدند و احزاب دیگر الی ماشاءالله (من هر وقت تابلوی احزاب امروز را می‌بینم، یاد آن روزگار می‌افتم) و من هم که جویای جایی بودم که عدالت اجرا شود و ملیت و معنویت تقویت شود، می‌رفتم هر کدام از اینها را تجربه می‌کردم. اولین حزبی که رفتم، حزب عدالت بود. البته با یک از دوستانم که امروز

۱. سیداشرف‌الدین حسینی (۱۳۴۹-۱۳۱۳)، وی در رشت متولد شد. علوم مقدماتی را در زادگاهش فرا گرفت و برای تکمیل تحصیلات به عراق رفت و پس از بازگشت به ایران، روزنامه نسیم شمال را منتشر کرد. اشرف‌الدین در شعر، زبان محاوره را برگزید و اشعار فکاهی، طنزآمیز و انتقادی سرود (سیدمحمدباقر برقی، سخنوران نامی معاصر ایران ج ۶)، تهران: نشر خرم، ۱۳۷۳، ص ۲۴۳۹.



از مقامات فرهنگی است.. با فخرالدین حجازی^۱ به حزب عدالت رفتیم و من اولین شعر سیاسی ام در در آنجا خواندم. مصراع اول شعر این بود: «عدالت خواهیم و از ظلم و استبداد بیزارم». این شعر را در بالکن حزب عدالت خواندم. بعدها متوجه شدم که این حزب وابسته به جناح انگلیسی است و کناره‌گیری کردیم. بعد به دیگر حزب، یعنی حزب توده رفتیم و گفتند که این حزب هم وابسته به جناح روسی است که دیدم بله، همین جوری است و باز از آن هم دوری کردم.

از جریان ملی شدن نفت و وقایع بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بفرمائید؟

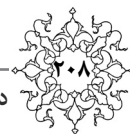
وقتی جریان ملی‌شدن نفت پیش آمد، مرحوم آیت‌الله کاشانی مبارزات ملی و مذهبی داشتند و بعد هم جریان فدائیان اسلام پیش آمد که در این وقایع دور و نزدیک، من نزدیک بودم. در بعضی از روزنامه‌های آن‌زمان هم آثاری از من به چاپ می‌رسید که غالباً در حال‌وهوای همین مسائل ملی و گاه‌گاهی هم در زمینه مسائل مذهبی بود. در رویداد ۲۸ مرداد که تلخ‌ترین روزگاری بود که بر ما گذشت، حاصل تمام رنج‌های ملت و مجاهدات افراد بزرگوار مثل آیت‌الله کاشانی بر باد رفت. بنده هم به سبب دخالت در این جریان، بعد از مدتی که در سزوار در اختفا بودم، محکوم شدم و در دادگاه تجدیدنظر تبرئه شدم؛ منتها محروم از خدمات دولتی. ناگزیر برای امرار معاش به این در و آن در می‌زدم، ولی خوب در تمام این مدت از شعر و شاعری و مطالعه و مخصوصاً پیگیری مسائل سیاسی-اجتماعی دور نبودم.

آثار تان پیش از انقلاب فقط در مجله صائب چاپ می‌شد؟

بله، در نشریات زیادی چاپ نمی‌شد، چون برایم خطر داشت و فقط در این مجله چاپ می‌شد. با بعضی از روزنامه‌ها هم همکاری می‌کردم ولی وقتی می‌دیدم به جناح خاصی وابسته است، خودم را کنار می‌کشیدم. از این جهت صحیح ندانستم با مجلاتی که وابستگی آن‌ها مسلم بود، همکاری کنم. در آن روزگار شناختن حق از باطل خیلی دشوار بود. همه داد مسلمانی می‌زدند ولی بعد آثاری از آن‌ها می‌دیدیم که خلاف مسلمانی بود. به همین جهت کمتر پیرامون روزنامه‌ها و مجلات می‌گشتم. البته خودشان هم چاپ نمی‌کردند، یعنی در دورانی که احزاب فرمایشی حاکم بودند، من نمی‌توانستم با هیچ‌کدام نسبتی داشته باشم یا آن‌ها نسبتی با بنده داشته باشند. من دور از آن‌ها بودم و آن‌ها هم بیزار از من.

کارهایی که من در این برهه از زمان انجام دادم، تماماً آثاری بود که مخفی به دست مردم می‌رسید یا در منابع به‌عنوان مدح بود. بعضی از دوستانم هم آرمانی و با دل و جرأت کار می‌کردند. در اینجا باید از آقایان مرشدزاده، حسین شمسایی و اکبرزاده در مشهد یاد می‌کنم، چون این افراد قبل از وعاظ به منابع می‌رفتند و شعرهایی می‌خواندند، یادداشت می‌کردند و به دیگران می‌رساندند.

۱. فخرالدین حجازی (۱۳۰۸-۱۳۸۶)، نماینده مجلس شورای اسلامی، خطیب و نویسنده معاصر که در سزوار متولد شد. وی دارای تألیفات متعددی بود که از آن جمله می‌توان به نقش پیامبران در تمدن انسان، پژوهش درباره قرآن و مکتب و شگفتی‌های نهج‌البلاغه اشاره کرد (دانشنامه دانش‌گستر، ج ۷). زیر نظر علی رامین، کامران فانی، محمدعلی سادات. تهران: موسسه دانش‌گستر، ۱۳۸۹، ص ۱۷۵).



یعنی به جاهایی مثل اصفهان، یزد، کرمان و هرجا که دست داشتند، می‌فرستادند. من هم از این طریق رابطه‌ای با مردم برقرار کرده بودم که آثارم را بدهم در منابع بخوانند. البته در لباس مسائل مکتبی و فلسفی بود ولی از سیاست هم رنگ و بویی داشت. در واقع جنبه‌های مذهبی بر جنبه‌های مکتبی آن غالب بود. ناگفته نماند که در دوران ملی‌شدن نفت با مجله اشراق که به محمدعلی صبا تعلق داشت و حسین مجمع‌الصنایع^۱ آن را اداره می‌کرد و نیز مجله جلوه حقیقت که فخرالدین حجازی در سبزوار منتشر می‌کرد، همکاری می‌کردم.

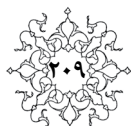
موضوعات اشعار شما پیش از انقلاب حول چه مسائلی بود؟

باید بگویم که من اصلاً به شعر بی‌محتوا و بی‌هدف اعتقاد نداشتم و همیشه اشعارم هدفدار بوده است. گاهی معترض بودم به گرانی ارزاق و این قبیل مسائل. بعد هم که بینشم بالاتر رفت، مسائل دیگری برایم مطرح شد، یعنی علت و معلول را جدا کردم. در واقع به دنبال علل بودم، چون به‌طور مثال گرانی معلول مسائل دیگری در مملکت بود که ما بعداً متوجه شدیم. زمانی که رضاشاه بر ما حکومت می‌کرد، افرادی نظیر پدر و مادرم درک می‌کردند و می‌فهمیدند ولی از بیم خشونت که حاکم بود، پنهان می‌کردند. پس شعرم همیشه هدفدار بوده است. اهدافم مدتی سیاسی بود، بعد سیاسی-مکتبی شد و پس از آن هم مذهبی شد و ادامه پیدا کرد تا اینکه اوج آرمان‌هایم را در امام خمینی متبلور دیدم.

از کانون‌های شعر در سبزوار بفرمائید؟

در سبزوار شب شعر داشتیم و با دوستان دور هم جمع می‌شدیم. البته انجمن ادبی با اسم و رسمی نداشتیم، ولی انجمن ادبی که آنجا بود، هفته‌ای یک شب در منزل یکی از دوستان برگزار می‌شد که مرحوم حجت‌الاسلام فخر موسوی هم که از علمای مشهور سبزوار بود، هر شب در مجلس ما حضور داشت. از جمله شعرایی که در این انجمن شرکت می‌کردند، بنده بودم، علی اصغر بلوکی^۲ که فرزان تخلص می‌کرد، بهاء‌الدین حکیمی (نبیره حاج ملاهادی سبزواری بود و برادر بزرگترش هم که سمت استادی داشت ولی کهولت سن اجازه نمی‌داد که در مجلس شرکت کند یعنی ضیاءالحق تخلص می‌کرد و شاعر خوبی بود)، تقی مجمع‌الصنایع و تعداد زیادی از شعرا که در این مجلس شرکت می‌کردند و بعضی از آن‌ها هنوز در قید حیاتند و بعضی‌ها هم به لقاءالله پیوسته‌اند. از افرادی که همیشه در مجالس شرکت می‌کرد، ولی ذوق و استعدادش در مسائل دیگری بود، محمدحسین فاضل (پدر شهید فاضل) بود.

۱. حسین مجمع‌الصنایع، مؤسس یکی از بزرگ‌ترین کتابفروشی‌ها در سبزوار بود که در دهه بیست و سی فعالیت داشت.
۲. علی‌اصغر بلوکی (۱۳۰۶-)، متخلص به فرزانه که در سبزوار به دنیا آمد. وی از کودکی به شعرسرایی علاقه داشت و در دوران انجام فعالیت‌های فرهنگی در شغل معلمی نیز از این امر غافل نشد و در محافل ادبی سبزوار شرکت می‌کرد (سیدمحمدباقر برقی. سخنوران نامی معاصر ایران ج ۴)، تهران: نشر خرم، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵۴.



از سال ۱۳۴۹ که به تهران آمدید، در کدام مجامع ادبی شرکت می‌کردید؟ از حال و هوای این مجامع بفرمائید؟

زمانی که به تهران آمدم، انجمن‌های ادبی حافظ، سعدی، صائب و دانشوران فعال بودند ولی من در این انجمن‌ها شرکت نمی‌کردم چون محافلی بودند که عده‌ای به خاطر مسائلی دور هم جمع می‌شدند و شعر می‌خواندند و کمتر به مسائل سیاسی می‌پرداختند.

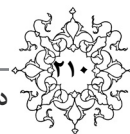
ما شب‌نشینی و کانون دیگری داشتیم که گرچه بی‌نام بود، ولی از روزی که با هم آشنا شدیم، ادامه پیدا کرد تا پیروزی انقلاب و بعد از آن هم بود و در این خانه که الان نشستیم، تشکیل می‌شد. آقایان شمسایی، حجت‌الاسلام بهجت شفق (امام جمعه امروز اردکان که شاعری بسیار توانا است) و زورق (مدتی معاون سیاسی صداوسیما و سرپرست دانشکده خبر بود) هم شرکت می‌کردند. از مشاهد هم دوستانی شرکت داشتند و مجلس به جایی رسید که رهبر معظم انقلاب - آیت‌الله خامنه‌ای - هم در آن حضور داشتند.

پس در واقع اولین سرودهای انقلابی هم از همین کانون سرچشمه گرفت؟

بله، نخستین سرودهای انقلابی از کانون‌هایی که بعد از خرداد ۱۳۴۲ در آن‌ها فعال بودم، نشأت گرفت. با دوستانی که گفتم و نیز آقایان مرشدزاده و تجویدی آشنا شدم و این جلسات را برگزار کردیم. من سرود «خمینی ای امام» را به توصیه همین دوستان سرودم. احساس نیاز کردند و گفتم که چشم، می‌سرایم. بعد سرودی با مضمون «برخیزید ای شهیدان راه خدا» را برای زمانی که حضرت امام به مزار شهدا تشریف بردند، سرودم. در تعقیب آن هم این سرود بود: «این بانگ آزادیست کز خاوران خیزد».

چند روز پیش یکی از حضراتی که سروکار با آرشیو صداوسیما دارد، به من گفت که تا الان حدود دوهزار سرود برای انقلاب و مسائل سیاسی - اجتماعی دوران حضرت امام خمینی سروده شده که از این تعداد، نهصد تای آن مربوط به شماس است. البته من از هیچ کدام از اینها نه نسخه‌ای دارم و نه به دنبال آن بودم که یک کاسه و چاپ شوند. متأسفانه صداوسیما هم کاری نکرده و این سرمایه‌ای بود که هم از من، از بین رفت، هم از صداوسیما. البته من مصوت‌های این سرودها را دارم ولی خوب وقتی سرود به صداوسیما می‌رود، شکل دیگری پیدا می‌کند.

به‌هرحال این سرودها جزء اسناد ملی است و بایستی از هر کس که درباره امام و انقلاب بوده، جمع‌آوری گردد. به نظر سازمان اسناد ملی ایران باید همه اینها را زنده کند. من بارها به صداوسیما پیشنهاد کردم، ولی کسی به صدای من توجهی نکرد. اینها صفحه‌های ملی ماست. حتی یک نسخه از اشعار اینها را به من ندادند، درحالی‌که حضراتی که برای این سرودها آهنگ ساختند، هر کدام یک نسخه از آهنگ را گرفته‌اند ولی به شاعران توجهی نشده است.



این را هم بگویم که تنها من نیستم که در جریان سرود دخیل بودم. خانم سپیده کاشانی^۱ - خدا رحمتش کند-، مهرداد اوستا^۲ و خیلی‌های دیگر هم در این کار سهیم بودند. به هر صورت، فکر می‌کنم برای اینکه این آثار باقی بماند، باید عنایتی از سوی سرپرست محترم صداوسیما - آقای علی لاریجانی - بشود.

از آشنایی با امام خمینی (قدس سره) بفرمائید؟

حضرت امام امیدی را در ما زنده کردند. ما، یعنی نسلی که من به آن تعلق داشتم، گرچه خیلی دیر با امام آشنا شده بودیم، ولی از دیرآمدگانی بودیم که وقتی امام را دریافتیم، همه هستی خودمان را در وجود ایشان مشاهده کردیم، یعنی آرزوها و آمال خودمان را. بعد از آن آثاری نظیر «سالار عصر غیب» را درباره امام سرودم. یادم است غزلی گفته بودم که چند بیتش این بود:

مرا که یار نباشد، بهار را چه کنم؟	بهار بی گل روی نگار را چه کنم؟
چو یار نیست، بگو تا بهار برگردد	بهار من بود آن دم که یار برگردد
گلم به هم‌ره گل رفت و داد پیغامم	که با شکوفه به دیگر بهار برگردد
شکوفه در چمن آمد بدو پیام دهید	به پاسداری قول و قرار برگردد
رواق دیده بیاراستم به گوهر اشک	بدان امید که آن گل‌عذار برگردد
به رنگ و بوی گل از دل نمی‌رود غم ما	مگر به بزم گل آن گل‌عذار برگردد

۱. سپیده کاشانی (۱۳۱۵-۱۳۷۱)، سرور اعظم باکوچی متخلص به سپیده کاشانی در کاشان به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۲ نخستین مجموعه اشعار خود را به نام «پروانه‌های شب» به چاپ رسانید. پس از پیروزی انقلاب فعالیت‌های ادبی خود را وسعت بخشید و سرودهای انقلابی بسیاری سرود. (برقی، ج ۳)، ۱۳۷۳، ص ۱۷۳۶.

۲. مهرداد اوستا (۱۳۰۶-۱۳۷۰)، محمدرضا رحمانی یاراحمدی، شاعر ایرانی که در بروجرد متولد شد. در شعر سنت‌گرا، دارای نوآوری‌هایی بود و هم به شیوه خراسانی علاقه داشت و هم به شیوه عراقی. البته در بخشی از آثارش به ایده‌های انقلابی-دینی نیز توجه نشان داد. (دانشنامه دانش‌گستر ج ۳)، ۱۳۸۹، ص ۳۴۵.

به‌هرحال در جست‌وجوی کسی بودم که بیاید و وضع نابسامانی که در میهن اسلامی ما حاکم بود را سامان دهد. وقتی این حقیقت را در وجود امام پیدا کردم، دست از دامان این بزرگوار برداشتم. همچنین در همان روزگار اشعار دیگری ساختم که یادی از امام بود. بعد وقتی مبارزات حضرت امام زمانی که در بغداد تشریف داشتند، اوج گرفت، سرود «خمینی ای امام» را سرودم که به اتفاق دوستان کار کردیم. به این صورت که یک نوار ضبط‌شده بود که یک طرف آن فرمایشات حضرت امام بود و روی دیگر، سرودهای من و دوستان دیگر. «خمینی ای امام» اولین سرود انقلابی من بود و از آن‌زمان تاکنون در خدمت جمهوری اسلامی و انقلاب هستم و امیدوارم تا زنده هستم، از انقلاب و آرمان‌های امام دست برندارم.

چه خاطراتی از دیدار با امام خمینی دارید؟

اولین دیدار ما موقعی بود که از فرانسه برگشتند، یعنی در مدرسه علوی و یک دیدار عمومی بود.



ملاقات دوم در مجلسی در مسجد حضرت امیرالمؤمنین قم بود که به مناسبت شهادت فرزند آیت‌الله خزعلی در محضرشان بودیم. سومین بار هم به مناسبت پخش سرود «الله اکبر، خمینی رهبر»، از بیت معظم ایشان تلفن کردند و شرفیاب حضورشان شدیم و دست‌شان را بوسیدیم و عنایتی فرمودند. به هر صورت امام نسبت به زیردستان محبت داشتند. بار دیگری که شرفیاب حضورشان شدم، بعد از انتشار سرودی با این مضمون بود:

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم
دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم

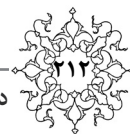
این را هم بگویم که حاج احمد آقا -فرزند دوم حضرت امام- به من لطف داشتند. یک شب با آقای زورق بودیم و احمد آقا هم بود و سه نفری داشتیم شام می‌خوردیم. من اظهار دردمندی کردم که احمد آقا گفتند آقا حمید، تو مورد لطف امام هستی، چرا ناسپاسی می‌کنی؟ گفتم که قصدم ناسپاسی نیست و گله‌ای است که از دیگران دارم، و گرنه هیچ کس از امام گله‌مند نیست. بعد گفت که صبحی بود و حضرت امام یک رادیوی کوچک دست‌شان بود که همیشه از آن برای گوش دادن به اخبار استفاده می‌کردند. من دیدم که دست حضرت امام دارد به شدت درد می‌لرزد (البته ایشان را پدر خطاب می‌کردند) و دویدم، گفتم که آقا چه خبر است؟ بعد خیال کردم که از جبهه خبر ناگواری آمده است. گفت که نه، خبر ناگواری نیست، گوش بده. وقتی گوش دادم فهمیدم که همین سرود است: «وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم». وقتی حضرت امام این سرود را می‌شنیدند، تهییج می‌شدند. من وقتی این داستان را شنیدم، شکر خدا را گفتم که اقبالاً بعضی از آثار بنده مورد لطف امام قرار گرفته است. گرچه به کارنامه اعمالی که در دنیا دارم، خیلی خوش‌بین نیستم، ولی شاید با شفاعت امام و افرادی از این قبیل، انشاءالله توشه‌ای برای آخرتم به دست آمده باشد.

استاد، از مرحوم مهرداد اوستا و مرحومه سپیده کاشانی چه خاطراتی دارید؟

این دو بزرگوار از شعری بودند که دریافت‌های قبل از انقلاب هم داشتند و به این صورت نبود که یک‌باره به مسائل مکتبی-مذهبی رو بیاورند. مرحوم اوستا قبلاً امام را می‌شناختند و در مجامع با ایشان همکاری داشتند. آثاری که از اوستا باقی مانده، گواه این است که قبل از انقلاب برای ایشان مسائل مکتبی-مذهبی و به‌خصوص مسائل سیاسی، وجود داشته است. من یادم است که وقتی یکی از آثار اوستا را در سبزوار خواندم، روی آن یک شعر ساختم و آخر آن هم عرض کردم که:

حمید از طبع وقاد اوستا چون مدد گیرد بیاض شعر او روشن کند اوراق دیوان‌ها

بعد از آنکه به تهران آمدم، برای اولین بار اوستا را در محفل ادبی (در سفارت پاکستان تشکیل می‌شد و بعضی از دوستان می‌آمدند) دیدم و قبل از آن فقط با آثارش آشنا بودم. منظوم این است



که این افراد قبلاً هم این رابطه‌ها را داشتند. محمود شاهرخی^۱ هم قبل از پیروزی انقلاب آثار و اشعاری داشت و به جذبه متخلص بود. من ایشان را برای اولین بار در دفتر روزنامه انقلاب اسلامی دیدم. بعد از اینکه مسئله‌ای را در آنجا دیدم، به ایشان گفتم که اینجا جای من و تو نیست و از آن روز حسابان را از روزنامه انقلاب اسلامی جدا کردیم.

اشعارتان در مورد اقدامات ابوالحسن بنی‌صدر در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر می‌شد؟

بله، اشعار من علیه کج‌روی‌های بنی‌صدر را روزنامه جمهوری اسلامی چاپ می‌کرد که اگر مراجعه کنید، اشعارم را در صفحه‌های اول این روزنامه می‌بینید. یادم است شعری گفته بودم که بعضی از ابیاتش را می‌خوانم:

با سر میدان چه کار آنکه نداند نبرد
عرضه شیران کنید عرصه پیکار را
بنی‌صدر سعی داشت موقعیت حضرت امام را تضعیف کند و من این امر را احساس کرده بودم، ولی امام تأکید فرمودند که باید صبوری کنید.

زخمه به جان می‌زنند مطربکان تار را
سوی جنون می‌برند این دل هوشیار را
قافله عشق را بیم حرامی بود
حرمت اگر بشکند قافله سالار را
پیر خردمند ما حکم صبوری دهد
ورنه عیان گفتمی نکته بسیار را

انقلاب ما انقلابی بود که معلوم شد آنهایی که فن انقلاب کردن بلد بودند و راجع به آن کتاب نوشته و جامعه‌شناسی خوانده بودند، هیچ چیزی نفهمیده بودند چون این یک انقلاب خودجوش بود و بسیاری از قوانین را به هم زد. از جمله فنون شعر و شاعری، هنر سرود و آهنگسازی را تغییر داد و همه مردم در این جریان دخیل بودند. از هر طرف صوت دل‌انگیزی برمی‌خاست و سرودی فرستاده می‌شد و آرشبو صداوسیما هم پخش می‌کرد. نتیجه این امر، یک حرکت همگانی در جریان شعر و سرود بود. ما هم سهم فنی آن را بر عهده داشتیم و از عده‌ای از موسیقیدان‌ها که از انقلاب کناره نگرفته بودند و از ملت دور نشده بودند، استفاده کردیم و ضبط و پخش شد.

در مورد فضای رادیو در روزهای اول انقلاب بفرمائید؟

در آغاز پیروزی انقلاب، گروه‌هایی که قبل از پیروزی انقلاب فعال بودند و دم از ملیت و مسائل سیاسی-اجتماعی به نفع مردم می‌زدند (بعداً متوجه شدیم که هیچ کدام از آن‌ها با مردم روراست نیستند)، سعی داشتند که صداوسیما و این‌جور پایگاه‌ها را در اختیار بگیرند. حضرت امام با سیاست

۱. محمود شاهرخی (۱۳۰۶-۱۳۸۸)، وی در بزم متولد شد. مدتی به تحصیل علوم دینی پرداخت و بعد ذوق ادبی، وی را به سمت سرودن اشعار عرفانی و دینی سوق داد. پس از سال ۱۳۵۷ در زمره شاعران انقلابی-دینی قرار گرفت (دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۰، ۱۳۸۹، ص ۴۱۷).



مدبرانه و عاقلانه‌ای که داشتند، صداوسیما را از چنگ اینها درآوردند. البته هرکدام از اینها اقدام به قیام کردند و ناکام شدند.

وقتی از من دعوت شد در صداوسیما شورای شعر بگذارم، فقط دو سرود باب روز داشتیم که یکی از آنها «خمینی ای امام» بود و یکی هم «برخیزد ای شهیدان خدایی». بقیه سرودها مربوط به منافقین یا حزب توده بود. ما رفتیم شورای شعر را تشکیل دادیم و از دوستانی مثل محمود شاهرخی، مرحوم اوستا، سپیده کاشانی و علی معلم^۱ مدد گرفتیم و اینها آمدند ما را یاری کردند. البته مجتبی کاشانی هم اوایل کار بودند و سهمی داشتند. خلاصه شروع کردیم به پربار کردن آرشیو. به لطف خدا دیری نگذشت که یک روز حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (آن‌زمان از جبهه برگشته بودند) را در راهرو حزب جمهوری دیدم که بنده را خیلی مورد تفقد قرار دادند و گفتند که آقای حمید رفته به آرشیو دیدم هفتاد تا سرود منتشر شده که غالباً سروده شما بوده، متشکرم. گفتم که نه، کار دسته‌جمعی بوده است.

منظورم این است که ما خیلی زود آرشیو صداوسیما را از سرودهای ناچوب بی‌نیاز کردیم و همه را دور انداختیم و به لطف خدا آرشیو از آثاری که ناباب بود، پاک شد. البته این کار همیشه بوده و تاکنون هم ادامه دارد. البته الان متأسفانه باز دارد حال‌وهوا تغییر می‌کند.

سرپرستی شورای شعر رادیو با شماست یا فقط در این شورا عضویت دارید؟

بله، سرپرستی آن با من است.

الان با صداوسیما همکاری دارید؟

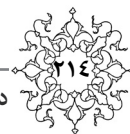
من نمی‌توانم با صداوسیما همکاری نداشته باشم. من صداوسیما را خانه خودم می‌دانم و پیوندم با آن مثل پیوند جان و تن است. باید در صداوسیما باشم و همکاری کنم. البته هیچ وقت کارمند رسمی آنجا نبودم ولی خوب این همکاری همیشه وجود داشته است. در رابطه با شعر، سرود، مسائل سیاسی، مکتبی و فلسفی کار کرده‌ام و در شورای شعر صداوسیما، شورای جوانان و شورای کهنسالان هم عضویت دارم.

از همکاری‌هایی که با احمدعلی راغب^۲ داشتید، بفرمائید؟

استاد راغب از جمله آهنگسازهایی بود که خیلی زود فضای کارهای بنده را به‌دست آورد و من هم با اخلاق و روحیات ایشان آشنا شدم. سرودهایی مثل «الله اکبر، خمینی رهبر» و «این بانگ آزادیست کز خاوران خیزد» را با هم کار کردیم. ایشان روی تعداد زیادی از سرودهایم آهنگ گذاشته است. البته بسیاری از سرودها و اشعار دیگران را هم کار کرده‌اند و از همان اوان انقلاب

۱. علی معلم دامغانی (۱۳۳۰-)، شاعر ایرانی که در شعر سنت‌گرا نوآوری‌هایی دارد وی به لحاظ درون‌مایه، فکر انقلابی-دینی تشیع در سروده‌هایش تأثیر آشکاری بر جای نهاده است. (دانشنامه دانش‌گستر، چ ۱۳۸۹، ۱۵، ص ۶۵۱).

۲. احمدعلی راغب (۱۲۲۳-)، وی موسیقی را از کودکی با نواختن تار قفقازی و سرودن نغمه‌های محلی شروع کرد. پس از انقلاب صداها آهنگ به مناسبت‌های مختلف ساخت که از صداوسیمای ایران پخش شده است، از جمله «نغمه اتحاد»، «بانگ آزادی» و «این پیروزی خجسته باد» (مصاحبه رؤیا محمدلو با احمدعلی راغب، جلسه اول، ۱۶/۶/۱۳۷۸).



هم خدمت کرده‌اند. از بین خوانندگان بیشترین سهم در آثار مرا محمد گلریز داشته است. البته خیلی‌ها بودند و از جمله سایر آهنگسازان، آقایان شهبازیان، جعفری و اکبری -خدا رحمتش کند- بود که سرود «وطنم، وطنم، وطنم» از آهنگ‌های او بود. خیلی‌ها آن زمان بودند که اسمشان را به خاطر نمی‌آورم.

این را هم بگویم که همه کارها از نظر خود آدم هرچه باشد، فرزندش است و ارزش دارد، پس بایستی از دیدگاه مردم به آن‌ها نگاه کرد.

در مورد محتوای مجموعه اشعار سرود درد و سرود سپیده که چاپ و منتشر شده است، بفرمائید؟

مجموعه سرود درد از آثارم، از ۲۸ مرداد تا مرز پیروزی انقلاب اسلامی است. سرود سپیده هم اشعارم از پیروزی انقلاب تا سال ۱۳۶۷ است. در مجموعه سرود سپیده درمورد مسائلی نظیر: برخورد‌های گروهکی، وقایع کردستان، گنبد، تربت جام و مسائل حزب خلق عرب در خوزستان شعر سروده‌ام. هر کدام از اینها حادثه سنگینی برای ملت و حکومت اسلامی که تازه داشت رشد می‌کرد و نضج می‌گرفت، بود. بنابراین من همیشه با نهضت همراه بودم و در غالب مواردی که پیش آمده، شعر سروده‌ام. البته در همه گونه‌های هنر شاعری، از رباعی، دوبیتی، قصیده، غزل و سرود شعرسرایی کرده‌ام. خلاصه در بست در اختیار انقلاب اسلامی و آرمان‌های حضرت امام بودم و هنوز هم آن را ادامه می‌دهم.

استاد، گویا مجموعه اشعار سرود سپیده به‌عنوان کتاب برگزیده سال شناخته شد، در این مورد توضیح بفرمائید؟

این کتاب در سال ۱۳۶۵ جایزه کتاب سال را گرفت. البته خدا گواه است من به هیچ عنوان در جریان نبودم و اینکه کتاب را چه کسی ارائه کرده بود، نمی‌دانم. البته شاید از طرف مؤسسه کیهان بود. به هر حال کتاب سال شناخته شد و من حکم آن را دارم که ابلاغ کردند. به همین مناسبت هم دعوت کردند و رفتیم. اتفاقاً تقدیرنامه و سند مربوط به آن (الان در منزل موجود است) به‌دست حجت‌الاسلام خاتمی (آن زمان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند) به من داده شد. عنایت دیگری که شد، اهداء مدال نشان درجه یک فرهنگ و هنر بود که در سال ۱۳۷۵ در زمان ریاست جمهوری حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و به‌دست ایشان به بنده داده شد. البته این موارد از برجسته‌ترین افتخارات بنده است، و گرنه از بسیاری نهادها، بنیادها و دانشگاه‌ها تقدیرنامه دارم.



در مورد سایر تألیفات تان بفرمائید؟

انتشارات حوزه کتاب کاروان سپیده را چاپ کرده است که من در جریان آن نبودم. یک مثنوی طولانی به نام یاد یاران هم هست که درباره یکی از شهدا است و چاپ شده است. یک جزوه دیگر هم هست که یک مثنوی است و بنابه مسائلی اقتضا می‌کرد که فوراً به دست مردم برسد که منتشر شد. تقریباً می‌شود گفت پنج اثر از من چاپ شده که سه اثر به صورت قطعه کوچک و دو اثر به صورت کتاب است. بقیه اشعارم در کتاب دیگری است که قرار شده به وسیله وزارت ارشاد چاپ شود، منتها هنوز این کار انجام نشده است.

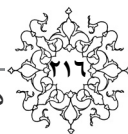
علاوه بر این، آثاری دارم که مربوط به سال ۱۳۶۷ به این طرف است و من فرصت نکرده‌ام آن‌ها را جمع‌وجور کنم و به چاپخانه بدهم. فکر می‌کنم این اشعار هم پانصد، ششصد صفحه، یعنی یک جلد دیگر بشود. البته اگر بخواهم سرودها را هم در نظر بگیرم، خیلی بیشتر از این حرف‌ها می‌شود، ولی من قصد ندارم فعلاً سرودها را چاپ کنم. البته شاید توفیقی پیدا کنم و بتوانم سرودهایی را که احساس می‌کنم برجسته‌تر بودند، از آرشو صداوسیما بگیرم و چاپ کنم.

استاد، لطف بفرمائید چندبیتی از اشعار مورد علاقه تان را قرائت بفرمائید؟

چند بیت از شعر «در امید بامداد» را می‌خوانم که سال ۱۳۴۲ سرودم:

گر به سحرگه رسم از این شب یلدا	بوسه زخم بر قدوم مهر جهان‌تاب
چنگ تمنا زخم به دامن خورشید	ظلمت شب بستم ز دیده بی‌خواب
نغمه برآرم ز دل چو بلبل آزاد	شکوه کنم زین شب دراز غم‌انگیز
روی علف‌های نودمیده صحرا	دست‌کشان نغمه امید سرایم
همره باد صبا روم به چمن‌ها	آری اگر زین شب سیه بدر آیم
شاد و فرحناک همچو دَف بخروشم	مست و طربناک بس ترانه بخوانم
بانگ زخم کای گروه مانده به ظلمات	مژده که شب رفت و روشنی ز درآمد
ای همه جویندگان چشمه خورشید	برق سحرگه ز پشت پنجره پیداست
وی همه اهریمنان به شب به چه نازید	دیده امید ما به روزن فرداست

من در موقعیتی که احساس کردم بعضی‌ها از مبارزه خسته شده‌اند، شعر «سنگر نگاهدار» را در سال ۱۳۵۲ سرودم. در این شعر حالت یک مبارز را نشان دادم که احساس می‌کند ضعف در وجودش پیدا شده و دیگر حس و حال حرکت‌کردن و انجام کارهای انقلابی را ندارد. بعد گفتم که



دیگر هیچ راه بازگشتی ندارد. اگر می‌خواهد مملکت نجات پیدا کند، بایستی با مردم همراه باشد و تا آخر هم بیان کردم که حرکت کن، برگرد و اقدام کن.

سر تا قدم خروش، بی‌باک، سختکوش یا مرگ یا حیات یا قبض یا نجات
برگرد هم‌نبرد، گاهی به پیش گامی آغوش گرم سنگر و هم‌سنگران تو باز است

من همیشه این جور شعرها را داشتم. بعضی مواقع حس می‌کردم این انقلابی که ما در آرزوی آن هستیم، حتماً انجام می‌شود. در یکی از شعرها به‌نام «فردا قیام» که در سال ۱۳۵۵ سرودم، آوردم:

ای ساز کرده قصه زال زر از یاد برده دانش و عقل و فر
وز دخمه قرون به در آورده دندان گیو و جمجمه نوذر

این شعر را سرودم و ضمن اینکه ابیاتی را اختصاص دادم به ویژگی‌های زشتی که در شخصیت شاه وجود داشت و کارهای زشتی که انجام می‌داد؛ نسبت به خطراتی که در پیش بود، به وی هشدار دادم و این‌طور گفتم:

ای زادهٔ پلیدی و طراری ای باعث شناعت و ظلم و شر
می‌بینمت به واقعه چون ضحاک وانگه قیام کاوه آهنگر
مردم ز بند رسته و بر بسته دست تو و قبیله تو در بر
بتها شکسته، بتکده‌ها ویران تندیس‌ها فتاده به جوی و جر
سیلاب خون به دشت و دمن جاری بانگ قصاص برشده تا اختر
پندت نداد عاقبت دارا چون شد اسیر پنجهٔ اسکندر
عبرت‌پذیر نیست دلت ورنه بینی نگون شد فتنه قوس سنجر
این سنت خداست که ویران کرد کاخ کیان و بارگه قیصر
اینک تو و فساد و تبه‌کاری آنک قیام و داوری و داور
اینک تو و معارضه با اصناف آنک حساب و دادرس و کیفر

ممنون آقای سبزواری، بسیار زیبا و تأثیرگذار است. اگر صحبت و مطلب خاصی دارید، بفرمائید؟

توفیقی می‌خواهم که خداوند این قدر به من امان بدهد که بقیهٔ آثارم را جمع‌آوری و چاپ کنم، چون بعد از مرگ یک شاعر یا نویسنده معلوم نیست که آثارش به چه حالی دربیاید. تا زنده هستم،



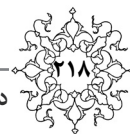
می‌خواهم اینها چاپ شده و به دست مردم برسد. از خداوند می‌خواهم میهن ما را از همهٔ بلاها حفظ کند و مردم آگاه باشند. الان دارند جلوه‌های کاذبی را از طرف گروه‌هایی که سوابق اینها را می‌شناسیم، عرضه می‌کنند. من شخصیت افرادی که این ادعا را دارند، می‌شناسم. مملکت ما تنها وقتی می‌تواند در دنیا زنده باشد و حیات سیاسی، اجتماعی‌اش منزه باشد که دنبال کار و راه امام برود و آن را ادامه بدهد.

امروزه تجسم این مسائل در وجود نازنین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است و یاران ایشان است که خالصانه کار می‌کنند. آرمان‌های کسانی که با رهبر همگام هستند، به غیر از آرمان‌های رهبری نیست. خوشبختانه شخص رئیس‌جمهور - آقای خاتمی - هم به این مسائل اشراف دارند و می‌دانند. فقط من از این عزیز می‌خواهم عنایتی بفرمایند و افرادی که قصد تضعیف انقلاب و موقعیت ما در جامعه ملل را دارند، از خود دور کنند. بایستی عزیزانی که به این مسائل آگاهی دارند و آرموده‌اند، هوای این کار را داشته باشند که خدای ناکرده در این برهه از زمان شکست نخوریم که نخواهیم خورد. امیدوارم ملت هم هیچ‌گاه چشمش روی هم نباشد و دشمن را در هر لباسی بشناسد. انشاءالله خداوند ما را از این موقعیت باریک، با پیروزی نجات دهد و علمی را که امام خمینی برداشته، ملت به همگامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به صاحب اصلی‌اش یعنی امام زمان (عج) برساند.

علاوه بر این، از آقای لاریجانی - رئیس صداوسیما ایران - و مرکز اسناد ملی درخواست دارم که سرودهای انقلابی را حفظ کنند و کاری کنند که تدوین شود و به صورت کتاب در اختیار مردم قرار گیرد و در واقع نگذارند که این سرمایه ملی نابود شود.

استاد، از وقتی که در اختیار سازمان اسناد ملی ایران قرار دادید، سپاسگزاری می‌کنم. مطمئناً صحبت‌های شما مورد استفاده پژوهشگران قرار خواهد گرفت. انشاءالله سال‌های سال سلامت و پاینده باشید.

من هم از صبر و پیگیری شما متشکرم.



منابع:

- برقی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۳). *سخنوران نامی معاصر ایران*. تهران: نشر خرم.
- دانشنامه دانش‌گستر (۱۳۸۹). زیر نظر علی رامین، کامران فانی، محمدعلی سادات. تهران: مؤسسه دانش‌گستر.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، گروه اطلاع‌رسانی منابع دیداری-شنیداری، مصاحبه با احمدعلی راغب، جلسه اول، شماره ۴۵۴، رؤیا محمدلو، ۱۳۷۸/۶/۱۶.

